روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۸ اسفند ۱۳۹۳ • ۲۸ جمادی‌الاول ۱۴۳۶ • ۱۹ مارس ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۲۶۵ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۱۸:۳۳ • اذان صبح‌فردا ۴:۴۵ • طلوع آفتاب ۶:۰۹

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

آمبولانس ۳۰۰

پوریا عالمی

● من یک‌هفته است که هرروز فکر می‌کنم دیگر آخرین شماره روزنامه در سال ۹۳ است و هی خداحافظی می‌کنم و هی عیدمبارکی می‌گویم. بعد فرداش خیلی جدی درازبه‌دراز فعالیت روشنفکری‌ام را شروع می‌کنم و ولو می‌شوم. منتها بعدازظهر که می‌شود، از روزنامه زنگ می‌زنند که چی شد؟ بعد فعالیت روشنفکری‌ام را قطع می‌کنم و از حالت درازبه‌دراز خارج می‌شوم. خلاصه دیروز هم خداحافظی کردم و الان هم باز باید خداحافظی کنم. این مدل خداحافظی‌کردن، مدل ورزشکاران است که هی از جاهای مختلف ورزش خداحافظی می‌کنند، منتها سر از جای دیگری درمی‌آورند.

وصیت دهخدا

بعد هم دوره آبادسازی آبادگران و رایحه خوش‌خدمتی‌ها، اینقدر پاک‌ترین دولت محسوب می‌شود که مرحوم دهخدا دیشب آمد به خواب بنده و گفت اگر می‌شود در لغتنامه دهخدا جلو معنی پاکدست بنویس الکی.

شک

اصلا الان اینقدر برخی پرونده فساد اقتصادی دارند که ما خودمان به خودمان هم شک کردیم و رفتیم به‌عنوان شاکی خصوصی از خودمان شکایت کردیم؛ والا. نمی‌شود که دونفر دزد باشند. وقتی برخی دزدی کرده‌اند لابد ما هم یک‌کاری کرده‌ایم. مثلا ما تا الان فکر می‌کردیم پول بیت‌المال را خورده‌اند الان متوجه شدیم گویا بیت‌المال مالی هم نبوده و دیگر مستقیم مال مردم را خوردند. پدیده غریبی است.

گلفروشی

جمعه رفته بودیم گلفروشی بنفشه بخریم برای حیاط. یک‌خانم محترم سن‌وسال‌داری هم یک‌جعبه بنفشه برداشته بود و به گلفروش می‌گفت نقدی حساب کند. گلفروش می‌گفت مادرجان من کارگرم و باید فاکتور کنم و شما بروی آنجا حساب کنی. آنجا واقعا جای دوری بود. بعد گفت اگر این آقای محترم خوش‌تیپ آدم‌حسابی خوش‌قدوبالا قبول کند (من را می‌گفت، کور شوم اگر غلو کرده باشم) من پنج‌هزارتومان بنفشه‌ها را روی فاکتور ایشان بنویسم، شما پول را نقدی بدهید به ایشان. من گفتم خواهش می‌کنم مساله‌ای نیست. بعد دولا شدم و جعبه بنفشه را برداشتم و تقدیم کردم به خانم محترم و گفتم این تقدیم شما، عیدی از طرف من. خانم محترم چه‌کار کرد؟ اول باورش نشد. گفت امکان ندارد. تا حالا اغلب افراد کنده‌اند، چطوری است که شما جای کندن داری می‌چسبانی؟ راستش را بگو. جای این گلدان چی می‌خواهی بکنی هان؟ گفتم هیچی مادرجان. واقعا عیدی. یاد مادربزرگم افتادم، این را تقدیم شما کردم. خانم محترم بغض کرد و گفت: واقعا؟ جدی؟ خدا بهت یک بچه خوب بدهد. گفتم شما اول دعا کن یک همسر خوب بدهد. گفت وا؟ زن نداری؟ گفتم نه دیگر. اساسا می‌آیم گلفروشی دنبال یک دختر خوب می‌گردم تا او را از بین صدها گل جدا و در سینه جشن عشقش را برپا کنم، برای نقطه پایان تنهایی، او تنها اسمی باشد که صدا می‌کنم و دیرید دیددید عشق من دیرید دیددید عشق من دیریددید دیددید عشق من.

خانم محترم سن‌وسال‌دار گفت «وای چقدره خوبی تو پسرم. کاش من را زودتر می‌دیدی. خونه، ماشین، دوتا ویلا، کارخونه و... کجا بودی پسرم؟ من این‌همه‌سال تنها بودم... دیر دیدمت...». بدون اغراق همین‌ها را به‌عنوان آپشن‌هاش گفت و آه کشید و گذاشت و رفت. من چه‌کار کردم؟ هیچی دیگر. حالت ازدواج پیدا کردم و از جمعه تا حالا ایستاده‌ام توی این گلفروشی سر چهارراه جهان‌کودک، دارم گل بنفشه ملت را حساب می‌کنم، بلکه یکی بگوید به‌موقع آمدی عزیزم و این آخر سالی دست ما بند شود و سر ما گرم شود و سال بعد بشود چندتا بچه تولید کرد که به انگلیس (که دکتر روازاده گفته برای همه‌چیز ما برنامه‌ریزی دوسانتی کردند) رکب بزنیم. و در انتها دیگر من مجبور نشوم بروم در افق گم بشوم.

آمبولانس ۳۰۰

این ۳۰۰مین آمبولانس بود و این یعنی در تولید آمبولانس به خودکفایی رسیدیم. امیدواریم در سال آینده مازاد تولید آمبولانس را صادر کنیم.

آکادمی

تماشای خورشیدگرفتگی در آخرین روز سال

● **گروه علم:** روز جمعه، ۲۹اسفند که همه ایران خود را برای استقبال از بهار و نوشدن زمین آماده کرده‌اند، آسمان هم پیشکشی تماشایی را برای مردم به ارمغان می‌آورد. بعدازظهر جمعه، مردم می‌توانند شاهد یک خورشیدگرفتگی جزیی باشند. البته این خورشیدگرفتگی را در مناطق شمال‌غرب کشور مانند آذربایجان‌شرقی و غربی و اردبیل بیشتر و بهتر می‌توان دید. این خورشیدگرفتگی از شرق اقیانوس اطلس و جنوب دماغه گروئنلند از ساعت ۸:۱۸ به وقت جهانی آغاز می‌شود و پس از عبور از اقیانوس اطلس در شمال سیبری به پایان می‌رسد.

کارتون خواب

دیان

motazedian.mehdi@yahoo.com

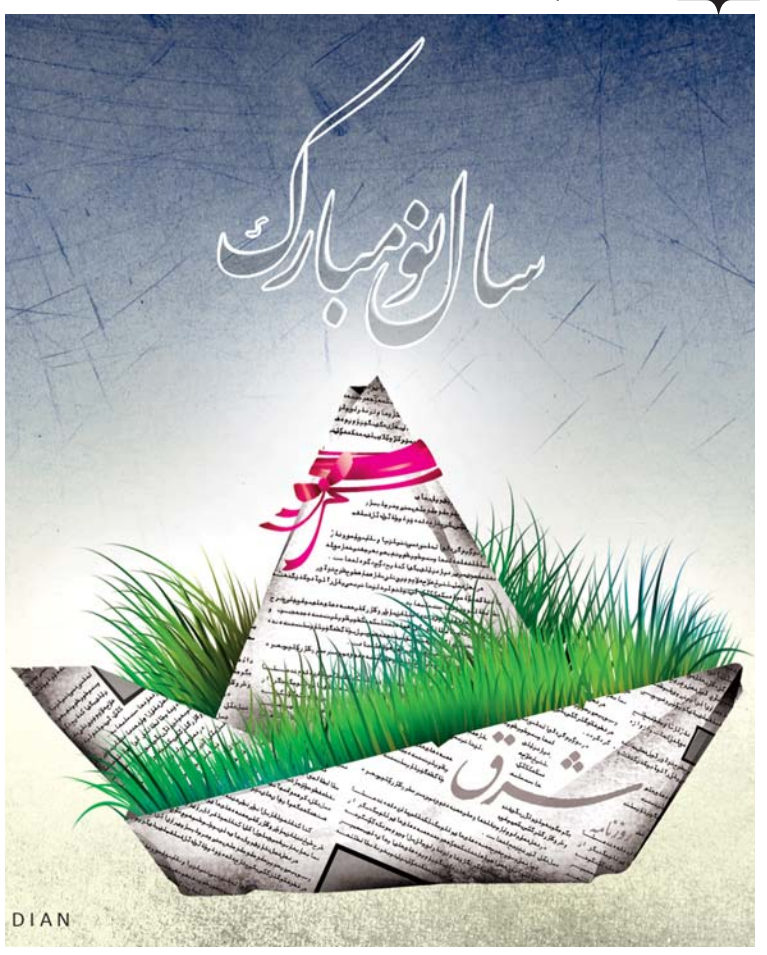

همین حوالی

سال کهنه‌ای که کش می‌آید

گیسو فغفوری

هیچ‌وقت قرار نبود سال کهنه اینقدر کش بیاید، قرار نبود هرساعت آن با تمام ۶۰دقیقه‌و۶۰ثانیه‌اش بگذرد. قرار بود مثل همان داستان اختراع ماشین زمان، پیرمرد مهربان حواسش باشد که زمان، نسبی است و گاهی تند بگذرد و گاهی یواش. اما الان انگار قرارش را بهم زده است مدام طولانی و طولانی می‌شود. آنقدر طولانی که بعضی‌ها یادشان می‌رود این سال کهنه رفتنی است و فقط اضطراب تعطیلات و نبودن‌ها و کمبودها به یادشان می‌ماند. هرچند بعضی نشانه‌ها یادشان می‌آورد که آنطورها هم نیست؛ از ماهی‌های قرمز دم گلفروشی‌ها که مدام در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی اعلام می‌شود با خریدنشان در این کشتار دسته‌جمعی شرکت نکنید. از سبزه‌هایی که به‌صورت آماده این‌سو و آن‌سو فروخته می‌شود، سبزه‌های عدس و ماش برکوزه یا بشقاب‌های پلاستیکی. از همین سبزه‌ها که می‌گویند بدشگون است. از دستفروش‌های چهارراه ولیعصر و میدان ولیعصر که حتی در خیابان هم بساط می‌کنند و ترافیک راه می‌اندازند و می‌شود در بینشان پیراهن‌های زنانه ۲۰هزارتومانی پیدا کرد یا کفش‌های بچگانه هشت‌هزارتومانی. می‌شود به یاد سال جدید افتاد در روز یکشنبه و دوشنبه، دیدار در کنار زندان‌هایی که قرار است تنها راه دیدار با محبوس دربند باشند. می‌شود در صف طولانی داروخانه‌های سیزده آبان و ۲۹فروردین ایستاد و مردمانی را دید که دفترچه‌بیمه به‌دست منتظرند تا شماره‌شان اعلام شود و در همان حال به هفت‌سینی نگاه می‌کنند که در آن گوشه خودنمایی می‌کند. می‌شود به بیمارستان رفت و منتظر دکتر ماند و شنید که بیمارتان کل ۱۳روز را باید در بیمارستان بماند و شاید گهگاه هم سر بزنم و در همان حال گپ‌وگفت پرستارها را برای تزیین سفره هفت‌سین عید بشنوم. اینکه حافظ جایش در هفت‌سین پرستاران بخش خالی است و لحظه سال تحویل قرار است در آن سفره بنشیند. در همین لحظه‌های طولانی رسیدن به سال نو است که تناقض‌ها را می‌شود به یاد آورد. اینکه اگر به توصیه جمعی از نام‌های شناخته‌شده همچون کمال تبریزی و حبیب احمدزاده و پرویز پرستویی و... گوش کنیم و فقط چنددقیقه تظاهر به برنیامدن نفسمان کنیم آیا می‌توانیم دریابیم که یک جانباز شیمیایی قریب به ۳۰سال چه کشیده است و بدتر آنکه در این چندسال حتی داروهایش نیز مشمول تحریم شده است؟ از خودمان یا دیگران بپرسیم اگر زنده بود مثل هزاران‌نفری که برای کشیدن نفس درد می‌کشند آیا لحظه سال نو با لحظه قبل و بعدش فرق می‌کرد؟ آیا خیابان‌خوابی که این‌روزها مدام برای آماده‌کردن سرپناهی برایش قرار است چندهنرمند همچون بنی‌اعتماد و پاکدل و معتمدآریا و بهمن فرمان‌آرا جایزه‌شان را به حراج بگذارند، فرقی برایش دارد که سال تحویل را کنج کدام خیابان می‌گذراند؟ آیا کودکی که همین نزدیکی مادرش را برای سرطان از دست داده، عید و سال نو برایش فرقی هم می‌کند؟ شاید برای همه اینهاست که خواندن این دعا برای آن لحظه کمک‌مان می‌کند:

یا مقلب القلوب والابصار / یا مدبر اللیل والنهار / یا محول الحول والاحوال / حول حالنا الی احسن الحال

شاید بعد از خواندن این دعا لحظه‌ای، همان یک‌لحظه سال نو، تغییری برای آدم‌ها به‌وجود آید. برای ما، برای همه، برای آنان که یادشان رفته سال قرار است نو شود، برای تمام کسانی که در آن ساعت‌ها گرفتارند.

زندگی ما

شرق: برای دومین سال پیاپی دانش‌آموزان مرکز آموزش متوسطه علامه‌حلی۳ تهران به محکومان جرایم غیرعمد کمک و با پرداخت مبلغ ۱۸۱میلیون‌و۸۰۰هزارریال، آزادی ۸۳نفر از محکومانی را که به‌دلیل بدهی در زندان به‌سر می‌بردند، فراهم کردند. دانش‌آموزان علامه‌حلی امسال بعد از جمع‌آوری پول به اجرای احکام دادسرای نظامی تهران رفتند و این مبلغ را در آنجا اهدا کردند. اکثر زندانیان آزادشده، سربازانی هستند که به‌واسطه فقر مالی از پرداخت جریمه عاجز بودند. اکثر مجرمان دادسرای نظامی نه به‌دلیل جنایت، بلکه به‌دلیل تخطی از قوانین و مقررات نیروهای مسلح گرفتار شده‌اند. در طول این سال‌ها مردم همواره بخشی از کمک‌های خیرخواهانه‌شان را به خانواده‌های زندانیانی که به‌دلیل زندانی‌بودن سرپرست، دچار مشکل شده‌اند، اختصاص می‌دادند. اما کار این دانش‌آموزان دبیرستانی و اولیایشان و استمرار و تکرار آن جزو ویژگی‌های متفاوت این کار در آستانه نوروز۹۴ است.

سلام به فردا

بوی عید می‌آید!

عبدالرحمن نجل‌رحیم

عصب‌شناس و عصب‌پژوه

چرا از بوی عید می‌گوییم. مگر عید پدیده بوداری است. شاید به این علت باشد که بوییدن ادراکی بسیار مهم و بنیادی در شناخت انسان است که گرچه حضوری آگاهانه در شعور ما پیدا نمی‌کند، ولی بسیار تعیین‌کننده در رفتار و کردار ماست. پژوهش نشان می‌دهد بوییدن بدون نیاز به حضور آگاهانه ما، شدیدا با خاطره و خیال در هم می‌آمیزد. «پروست» کتاب حجیم «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» خود را در محور خاطره بویایی و طعم چای افسنطین آغشته با کلوچه مادلین عمه‌اش در کودکی می‌نویسد. پژوهش‌های امروزین در عصب‌پژوهی نیز به نقش مهم اما پنهان بویایی در عواطف و شناخت تاکید دارند. بوی خوش خاطره‌های دوران کودکی با ارزش‌های زیبایی‌شناختی در غیبت حضور آگاهانه در مغزمان شکل می‌گیرد. هرکسی می‌تواند از خاطره بویایی خود کمک بگیرد و بوی عید را در خاطرات خود جست‌وجو کند. به‌ویژه اگر مثل من دیگر بوی عید دوران کودکی برایش قابل‌تکرار نباشد. هر انسان ایرانی‌ای که با طبیعت سروکار دارد، بوی عید را می‌تواند از طریق بوی پراکنده در رویش و تازگی دوباره طبیعت در آغاز بهار تشخیص دهد. علاوه‌بر تجربیات مشترکی که از بوی عید در ادراک و شناخت ما شکل می‌گیرد. وقتی می‌گوییم بوی عید می‌آید، بیشتر رجوعی به خاطرات بویایی ویژه‌مان از دوران کودکی داریم. گویی هرکسی می‌تواند حتی بخشی از هویت فردی خود را در خاطره بوی عیدی دوران کودکی خود پیدا کند. برای من بوی عید یادآور بوی جوانه گندم است. در دوران کودکی قبل از تحویل سال، روزها محو تماشای جوانه‌زدن دانه‌های گندم برای سبز شدن روی پارچه نمدار و بوی سکرآورش بودم. از طرف دیگر شاهد عملیات سمنوپزان مادرم بودم. تلاش برای فعال‌کردن دانه‌های گندم برای بیدارشدن از خوابی زمستانی و تیغه‌زدن روی پارچه‌های نمدار که بو و مزه شیره گندم پخته‌شده در سمنو را از پیش بشارت می‌داد. مراسم سمنوپزان در حیاط خانه که تا صبح در پیرامون دیگ بزرگ درحال‌جوشش روی آتش و دود هیزم‌های زیرش در جریان بود. برای سلامتی خودم هم که شده بود، مجبور بودم با جثه کوچک چندبار کفگیر بلند داخل دیگ را به‌زحمت در درون سمنوی در حال پختن بچرخانم. اما بوی تند دود و حرارت هیزم، چنان چشم و مخاط بینی‌ام را می‌سوزاند که خاطره‌اش ازیادنرفتنی است. اما بو و طعم سمنوی مادر در آن سال‌ها هنوز با من مانده است. حتی می‌توانم بو و طعم فندق‌های نیمه‌شکسته درون سمنو را هم به‌خاطر آورم که به‌طرز عجیبی بوی شمعدانی‌های باغچه را تداعی می‌کرد، که پدر می‌کاشت. اما وای اگر سالی سمنوی مادر آنطور که خودش می‌خواست، از کار درنمی‌آمد. آن‌وقت بدشگونی‌اش را از بداخلاقی و کج‌خلقی مادر در تمامی طول سال می‌شد فهمید. ولی نمی‌دانم چرا هنوز بو و طعم سمنوهای مادر را حتی وقتی کمی ترش می‌شد یا در حال کپک‌زدن بود هم دوست داشتم و هنوز هم بوی عید با بوی جوانه گندم، سبزه و سمنوی آن‌سال‌ها می‌آید.

میراث فردا

ارتقای حس ایرانی‌بودن

بهروز غریب‌پور
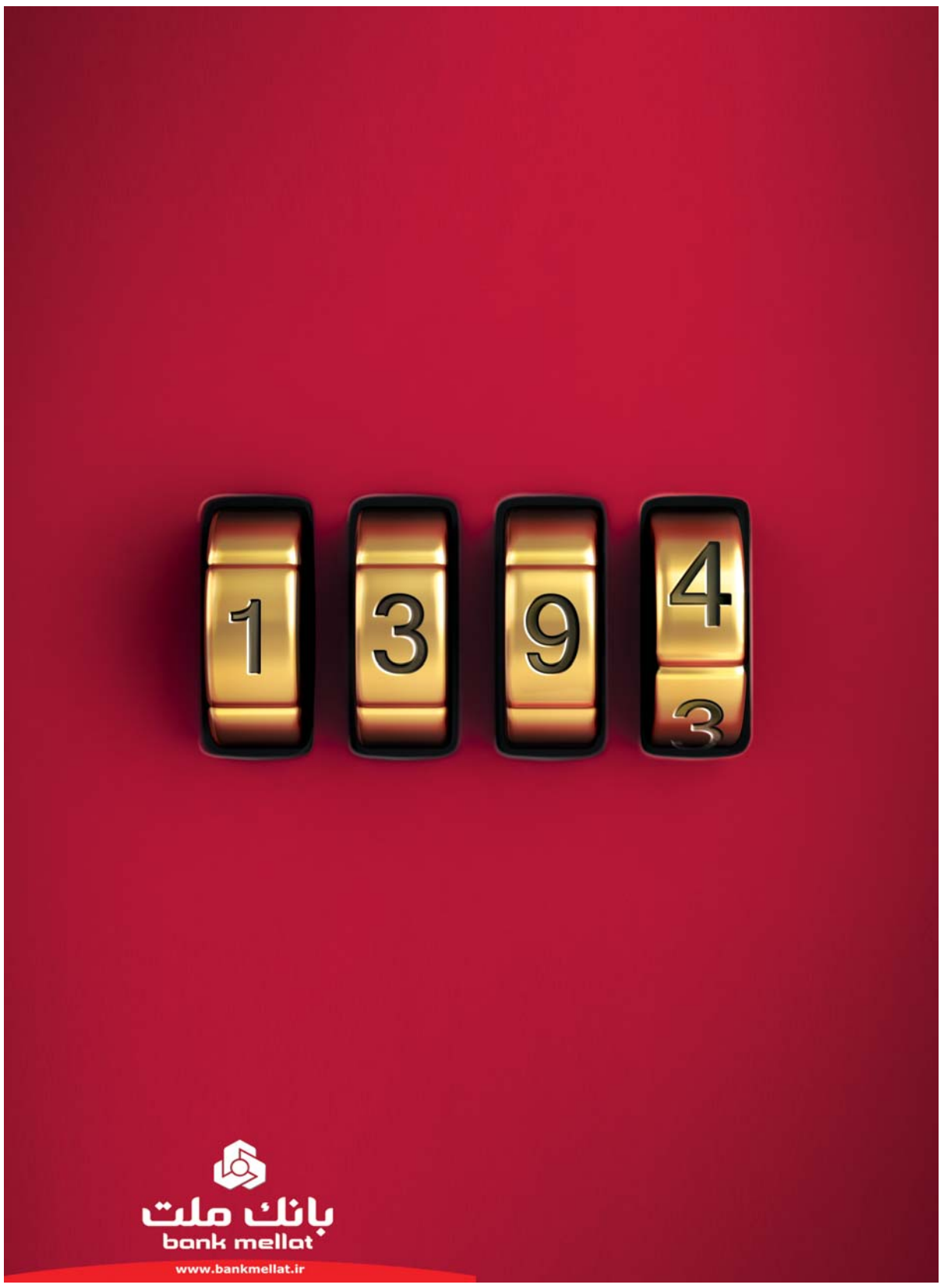
شخصیت مصدق همچنان بعد از سال‌ها از درگذشتِ او، صرفنظر از تمام اتفاقات و تاثیراتی که در تاریخ معاصر ایران گذاشته است، پیچیده و در جاهایی ناشناخته مانده است. بخشی از این ماجرا را می‌توان به کمبود اطلاعات دقیق درباره او در سال‌های طولانی به‌خاطر تصمیمات حکومت پهلوی نسبت داد که باعث شد تا سال‌های متمادی، تنها پچپچه‌هایی از او و همچنین کودتای ۲۸مرداد شنیده شود؛ اتفاقی که حالا تا حد زیادی مرتفع شده و البته همچنان نیاز است تا در این زمینه تحقیقات گسترده‌تری انجام گیرد. آنچه مساله‌ای بدیهی درباره مصدق به‌شمار می‌آید، این است که بسیاری از تصمیمات او برای ارتقای حس ایرانی‌بودن از زیر یوغ استبداد و استعمار موثر بوده است و این نکته‌ای است که تمامی موافقان و احتمالا مخالفانش بر آن صحه می‌گذارند، اما درعین‌حال اگر بخواهیم نگاهی خارج از تعصب به این شخصیت ملی داشته باشیم، نمی‌توانیم بخشی از رفتارهای او، از جمله پافشاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های لجوجانه‌اش که همچنان در پرده ابهام باقی مانده است را نادیده بگیریم. شاید او می‌توانست دیپلماسی قوی‌تری را جایگزین بخشی از رفتارهای مردم‌پسندانه و پافشاری‌های شبه‌انقلابی‌اش کند تا تبعات مثبت‌تری داشته باشد. برای مثال من همچنان متوجه نمی‌شوم که چرا او تا این اندازه با مساله راه‌آهن که هند را به ایران و ایران را به عراق متصل می‌کرد، مخالفت کرده است؛ در حالی که تشکیل این راه می‌توانست جاده ابریشم جدیدی را برای ایران به‌وجود آورد. البته تاریخ باید گواهی دهد که تا چه اندازه حق با او بوده است؛ اما این تصمیمات برای من همچنان جای سوال دارد و فکر می‌کنم باید کسانی باشند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند تا شخصیتی کامل‌تر از این شخصیت ملی ترسیم شود. در این میان نمی‌توان این مساله را نادیده گرفت که او برای ملی‌کردن صنعت نفت، توانست به‌مدت دوسال اقتصاد ایران را بدون نفت هدایت کند، این اتفاقی بسیار بزرگ است؛ اما شاید اگر این تصمیم مصدق عمیق‌تر و آگاهانه‌تر بود، ما امروز تا این اندازه متکی به نفت نبودیم. در این میان باید این مساله را نیز اضافه کرد که او در تمام دورانی که به‌عنوان نخست‌وزیر ایران فعالیت می‌کرد، شخصیتی پاک داشت و هیچ‌گاه از موقعیتش سوءاستفاده نکرد و شیوه گذراندن سال‌های پایانی عمرش نیز سبب ارتقای جایگاه او به‌عنوان یک شخصیت ملی شد. مصدق در اندیشه‌های خود، دورنمای یک ایران آباد و مستقل را می‌دیده است؛ اما درعین‌حال در مواردی شاید به‌خاطر فشارهای بیرونی و همچنین پیداکردن راه‌حلی که نه منتهی به کمونیسم و نه مستعمره شود، عاجز مانده است.